

سه شنبه ۱۱/۹/۱۴۰۴ - ۱۱/جمادی دوم ۱۴۴۷ - ۲۵ دسامبر ۲۰۲۵ - فقه الاداره - فقه معاصر - فقه مدیریت رفتار سازمانی - درس ۵۰ فقه روابط انسانی (ارتباطات سازمانی) - نقشه راه امام مصباح الشریعه - روابط اربعه - دوم رابطه مدیر با خود - اصل چهارم - ریاضت نفس ۴ - بررسی اخبار باب ریاضت -

❖ مسئله ۵۰: مدیران در مقام تدبیر نفس باید نفس را تمرین به سختی دهند و زیست خود را در سطح محرومین قرار دهند تا سختی خدمات شبانه‌روزی به محرومین و ارباب رجوع بر ایشان آسان گردد

معلوم شده که ریاضت بدون شریعت، باطل است، به گونه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الشریعة الریاضة»، یعنی التزام به شریعت ریاضت است و توأم با سختی برای نفس راحت طلب است. مدیری که می‌خواهد در مدیریت منظمه موفق باشد باید در مدیریت بر خویش ریاضت شریعت را بر نفس خود تکلیف کند تا توانا شود و نفس را سیاست کند. در خبر دیگر که امروز مورد استظهار قرار می‌دهیم سیاست به معنای ریاضت استعمال شده است؛ یعنی اصل سیاست، تربیت اسب است و اسبی چموش‌تر از نفس نداریم که باید سیاست شود، یعنی ریاضت شود تا رام شود. به این حدیث صحیح از معلی بن خنیس<sup>۱</sup> توجه می‌کنیم:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنِ الْمُعَلِّيِّ بْنِ حُنَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا: جُعِلَتْ فِدَاكَ، ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعَشْنَا مَعَكُمْ. فَقَالَ: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلِّي، أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَاكَ، مَا كَانَ إِلَّا سِيَّاسَةَ اللَّيْلِ،<sup>۲</sup> وَ سِيَّاحَةَ النَّهَارِ،<sup>۳</sup> وَ لُبْسَ الْحَشَنِ، وَ أَكْلَ الْجَشْبِ،<sup>۴</sup> فَرَوِيَّ<sup>۵</sup> ذَلِكَ عَنَّا، فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَةً قَطُّ صَيَّرَهَا اللَّهُ نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ؟»<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> معلی بن خنیس کوفی بزاز علیه السلام (م پیش از ۱۳۴ق)، از محدثان و بزرگان شیعه و از موالی، اصحاب، کارگزاران و مسئول امور مالی امام صادق علیه السلام به شمار می‌رفت و از آن بزرگوار و امام کاظم علیه السلام روایت نقل کرده است. اصالتاً عراقی و ساکن مدینه بود. ابتدا او از موالی بنی اسد بود. روایانی همچون عبدالکریم بن عمرو علیه السلام، یحیی حلبی علیه السلام و معلی بن زید علیه السلام احوال او را روایت کرده‌اند. شیخ طوسی علیه السلام ایشان را از ممدوحان سفرای ائمه به حساب آورده و نام او را در کنار حرمان بن اعین علیه السلام و مفضل بن عمر علیه السلام ذکر کرده است. علامه تستری علیه السلام می‌گوید که در روایات، مطلبی دلالت بر ذمّ وی وجود ندارد. کشتی علیه السلام نیز در کتاب رجال خود روایاتی درباره‌ی وی نقل کرده که برخی از آن‌ها اقتضای مدح، و برخی اقتضای ذمّ او را دارد، اما نجاشی او را شدیداً تضعیف کرده و قابل اعتماد نمی‌داند. برخی نیز مانند خوئی علیه السلام وی را فردی جلیل القدر و از شیعیان خالص امام صادق علیه السلام دانسته و گفته‌اند که روایات صحیحی در مدح او وارد شده و در آن‌ها تصریح شده که او اهل بهشت است و مورد عنایت امام صادق علیه السلام بوده است، لذا تضعیف نجاشی چندان قابل اعتنا نیست، چون منشا این تضعیف نسبت غلوّی است که به او داده شده و منشا این نسبت، غالبان و علمای عامه هستند که خواسته‌اند به یاران امام صادق علیه السلام ضربه بزنند. گفتنی است برخی معلی را مغیری و در شمار کسانی دانسته‌اند که معتقد به امامت مغیره بن سعید هستند. کتاب الحدیث و نوروزیه اثر اوست. سرانجام وی پیش از سال ۱۳۴ ق به اتهام غلوّ به دست داود بن علی عباسی به قتل رسید. امام صادق علیه السلام پس از اطلاع از این امر، به همراه پسرش اسماعیل نزد داود رفت و به قتل معلی اعتراض کرد. داود مسئول نیروهایش را مقصر دانست که بدون اجازه چنین کرده است و به دستور امام، اسماعیل قاتل معلی را در همان‌جا مجازات کرد و کشت. امام علیه السلام شب هنگام داود را هم نفرین کرد و او نیز همان شب درگذشت. (پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی، دائرة المعارف مؤلفان اسلامی، ج. ۱، ص. ۷۷۱)

<sup>۲</sup> «السیاسة»: القیام علی الشیء بما یصلحه. و المراد ریاضة النفس فیہ بالاهتمام لأموال الأنام و تدبیر معاشهم و معادهم، مضافاً إلى العبادات البدنیة. (فیض کاشانی، الوافی، ج. ۳، ص. ۶۷۵؛ طوسی، النهایة، ج. ۲، ص. ۴۲۱ (مدخل سوس))

<sup>۳</sup> فی الوافی: «سیاحة النهار: ریاضتها فیہ بالدعوة و الجهاد و السعی فی قضاء حوائج الناس ابتغاء مرضاة الله».

<sup>۴</sup> «الجشْبُ»: الغلیظ الحشن من الطعام. و قیل: غیر المأدوم. و کلّ بشع الطعام - أي غیر ملائم الطعم - جشْبُ. راجع: طوسی، النهایة، ج. ۱، ص. ۲۷۲ (مدخل جشْب))

<sup>۵</sup> «فَرَوِيَّ»، أي نُحِّي وَ صُرِفَ. (فیروزآبادی، القاموس المحیط، ج. ۲، ص. ۱۶۹۵ (مدخل زوی))

<sup>۶</sup> «الظلامَة»: ما تطلبه عند الظالم، و هو اسم ما اخذ منك. (جوهری، الصحاح، ج. ۵، ص. ۱۹۷۷ (مدخل ظلم)).

<sup>۷</sup> نعمانی، الغیبة للنعمانی، ص. ۲۸۶، بسند آخر عن المفضّل بن عمر، مع اختلاف یسیر و زیادة الوافی، ج. ۳، ص. ۶۵۶.

<sup>۸</sup> معلی بن خنیس گوید: روزی به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت، من آل فلان (یعنی بنی عباس) را به یاد آوردم و آن نعمتی که دارند و با خود گفتم اگر این ریاست با شما بود ما به همراه شما در نعمت بودیم و زندگی خوبی داشتیم. فرمود: ای معلی، بسیار دور افتادی، به خدا اگر وضع چنین بود برای ما جز شب‌گردی و بی‌خوابی و بلوک‌گردی و تلاش روزانه و پوشش جامه‌ی زیر و خوراک سخت چیزی نبود، این امر از ما کنار شد و هرگز دیدی که بردن حقی را خدا تعالی نعمت سازد جز این؟ معلی بن خنیس گوید: روزی به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آل فلان (بنی

بنا بر این که سیاست و سیاحت را و یا سیاست تنها را مصداقی از ریاضت نفس بدانیم — کما قیل — می توان استنباط حکم وضعی و تکلیفی از این حدیث داشت که در باب ۱۰۶ (بَابُ سِيَرَةِ الْإِمَامِ فِي نَفْسِهِ وَ فِي الْمَطْعَمِ وَ الْمَلْبَسِ إِذَا وَ لِي الْأَمْرُ) آمد که سیره‌ی مدیریتی امام و ولی امر را در تدبیر و ریاضت نفس و ساده‌زیستی در سطح فقرا را بیان می‌کند. احادیث این باب در پایان مبحث امروز می‌آید و فعلاً به یکی از آن‌ها پرداخته می‌شود. در این حدیث به ما فهمانده می‌شود که سیاست به معنای ریاضت نفس، شب و روز نمی‌شناسد. در حقیقت مدیران، نفس مرتاض خود را عامل سیاست شب و سیاحت لیل قرار می‌دهند، یعنی به خود سختی می‌دهند و راحتی را کنار می‌گذارند و تمام وقت و تمام قد در خدمت مخدومین و محرومین قرار می‌دهند. امام علیه السلام می‌گویند اگر ما صاحب حکومت بودیم، شب و روز در خدمت نظام دینی می‌بودیم و مفهوم آن این است که بنوعیاس که رژیم حاکم هستند، چنین نیستند، بلکه دنبال قدرت‌اند و توسعه‌ی آن و نه خدمت. و خدمت هم سیاست و سیاحت شب و روز می‌خواهد، یعنی ریاضت نفس لازمه‌ی آن است، گویا ریاضت نفس در تدبیر نفس به ریاضت و تعب نفس در تدبیر منظمه تبدیل می‌شود، فافهم. به اقوالی که مؤید این فتوا است اشارت می‌دهیم:

- ۱- «فلان» کنایه عن عباس و هذا إشارة إلى أمر الخلافة و الإمامة سياسة الليل. رياضة النفس فيه بالاهتمام لأمر الأنام و تدبير معاشهم و معادهم مضافاً إلى العبادات البدنية لله و سياحة النهار رياضتها فيه بالدعوة و الجهاد و السعي في قضاء حوائج الناس ابتغاء مرضاة الله و الجشب الغليظ أو بلا آدم فزوي فصرف فهل رأيت تعجب منه ع في صيرورة الظلم عليهم نعمة لهم و حصر مثله فيه.<sup>۹</sup>
- ۲- هي رياضة النفس فيها بالاهتمام لأمر الناس و تدبير معاشهم و معادهم مضافاً إلى العبادات البدنية لله، و في النهاية: السياسة القيام على الشيء بما يصلحه.<sup>۱۰</sup>
- ۳- و «سياحة النهار» رياضة النفس فيه بالدعوة و الجهاد و السعي في حوائج المؤمنین ابتغاء مرضات الله، و قيل: الصوم، و لا يخفى عدم الاختصاص بهذا الزمان و إن ورد بهذا المعنى، قال في النهاية: فيه لا سياحة في الإسلام، يقال: ساح في الأرض.<sup>۱۱</sup>
- ۴- بیان: إلا سياسة الليل أي سياسة الناس و حراستهم عن الشر بالليل و رياضة النفس فيها بالاهتمام لأمر الناس و تدبير معاشهم و معادهم مضافاً إلى العبادات البدنية و في النهاية السياسة القيام على الشيء بما يصلحه و سياحة النهار بالدعوة إلى الحق و الجهاد و السعي في حوائج المؤمن و السير في الأرض لجميع ذلك و السياسة بمعنى الصوم كما قيل غير مناسب هنا.<sup>۱۲</sup>

عباس) و نعمت‌هائی را که دارند بیاد آوردم و با خود گفتم: اگر این نعمت برای شما می‌بود، ما هم با شما در عیش و خوشی بودیم، فرمود: هیبت، ای معلی! اگر چنین می‌بود (و ما حکم‌فرما بودیم) برای ما جز نگهداری شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبر و درشت و خوراک سخت و بی‌خورش، چیزی نبود، از این رو آن امر از ما برکنار شد. آیا تو دیده‌ای که هرگز خدای تعالی بردن حقی را جز این نعمت قرار دهد؟ (یعنی تعجب این‌جاست که بنی‌عباس حق ما را غصب کرده، بر مسند ما نشسته‌اند، ولی در حقیقت ظلم آن‌ها نسبت به ما نعمتی است برای ما، زیرا که نگهداری شبانه و تلاش روزانه را از گردن ما ساقط نموده است). علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، بنی‌عباس و آنچه را که ایشان در آنند از ناز و نعمت، به خاطر آوردم و با خود گفتم که: اگر این امر با شما می‌بود، ما با شما به رفاهیت می‌گذرانیدیم. فرمود که: «ای معلی، بسیار دور است آنچه تو گمان کرده‌ای. به خدا سوگند که، اگر این امر با ما می‌بود، چیزی نبود، مگر سیاست و تدبیر و محافظت مردمان در شب و گشتن در روز (از برای جهاد یا غیر آن) و پوشیدن جامه‌های درشت و خوردن طعام‌های غیر لذیذ (یا نان بی نان‌خورش) و به واسطه‌ی غصب خلافت، همه‌ی این‌ها از ما دفع و رفع شد. پس آیا هرگز مظلومه و ستمی را دیده‌ای که خدا آن را نعمت گرداند، مگر این مظلومه» (یعنی غصب خلافت. حاصل مراد، آن‌که خلافت را ظاهری را از ما غصب کردند، و گمان ایشان این است که بر ما ستم کرده‌اند، و حال آن‌که ما را به رفاهیت انداخته‌اند). (کلینی، کافی (ط دار الحدیث)، ج. ۲، ص. ۳۵۶)

<sup>۹</sup> فیض کاشانی، الوافی، ج. ۳، ص. ۶۵۷.

<sup>۱۰</sup> مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج. ۴، ص. ۳۶۲.

<sup>۱۱</sup> همان، ج. ۴، ص. ۳۶۲.

<sup>۱۲</sup> مجلسی، بحار الأنوار (ط بیروت)، ج. ۵۲، ص. ۳۵۹.

٥- الحديث الثاني: مختلف فيه. «آل فلان» هم بنو العباس «لعشنا» أي لتنعنا «معكم» أي مع تمنعكم «و الله أن لو كان» أن زائدة لربط جواب القسم بالقسم، وكان تامة «إلا سياسة الليل» أي سياسة الناس و حراستهم عن الشر بالليل أو سهر الليل و محافظته مجازا، و قيل: هي رياضة النفس فيها بالاهتمام لأموال الناس و تدبير معاشهم و معادهم مضافا إلى العبادات البدنية لله، و في النهاية: السياسة القيام على الشيء بما يصلحه. و «سياحة النهار» رياضة النفس فيه بالدعوة و الجهاد و السعي في حوائج المؤمنين ابتغاء مرضات الله، و قيل: الصوم، و لا يخفى عدم الاختصاص بهذا الزمان و إن ورد بهذا المعنى، قال في النهاية: فيه لا سياحة في الإسلام، يقال: ساح في الأرض يسبح إذا ذهب فيها و أصله من السبح و هو الماء الجاري المنبسط على الأرض، أراد مفارقة الأمصار و سكنى البراري و ترك شهود الجمعة و الجماعات. و قيل: أراد الذين يسبحون في الأرض بالشر و النسيمة و الإفساد بين الناس، و من الأول الحديث: سياحة هذه الأمة الصيام، قيل: للصائم سائح لأن الذي يسبح في الأرض متعبدا يسبح و لا زاد معه و لا ماء فحين يجد يطعم و الصائم يمضي نهاره و لا يأكل و لا يشرب شيئا فشبهه به، و الخشن ضد الناعم، و الجشب الطعام الغليظ، قال الجوهري: طعام جشب أي غليظ، و يقال: هو الذي لا آدم معه. قوله ﷺ: فزوي، أي صرف و أبعد ذلك عنا فهل رأيت» تعجب منه ﷺ في صيرورة الظلم عليهم نعمة لهم، و حصر لمثله فيه، و كان المراد بالظلمة هنا الظلم و في القاموس: المظلمة بكسر اللام و كتمامة ما تظلمه الرجل، و في المغرب يقال: عند فلان مظلمتي و ظلامتي أي حقي الذي أخذ مني ظلما. (مجلسي، مرآة العقول)

٦- وله: لعشنا معكم أي لو كان هذا الأمر مفوضا إليكم لعشنا معكم لكثرة النعمة و حصول اسباب العيش فقال ﷺ هيهات هيهات يعني بعد ما توهمت يا معلى من توسعنا في المعيشة و اخذنا في الانتفاع بزهرات الدنيا لو كان ذلك الأمر إلينا و اتى به مكررا للتأكيد ثم أكد مضمون ذلك بقوله «أما و الله ان لو كان ذلك ما كان حالنا إلا سياسة الليل و سياحة النهار و لبس الخشن و أكل الجشب» و السياسة مصدر سست الرعية سياسة و هي القيام عليهم بما يصلحهم و التدبير في أمورهم و النظر إلى مصالحهم و انما اضافها إلى الليل لان أكثر الفساد يقع فيه فهو أولى بأن يقع السياسة فيه و لان الأمير كثيرا ما يدبر أمور الرعية فيه و السياحة مصدر ساح في الأرض يسبح إذا ذهب فيها و أصله من السبح و هو الماء الجاري على وجه الأرض و انما اضافها إلى النهار لان الذهاب إلى الجهاد و الجماعة و نحوها الحركة في الأرض لاجراء الاحكام على الخلق و نحوه يقع في النهار غالبا و حمل سياحته على الصوم بعيد في هذا المقام اذ لا مدخل لكثرة النعمة فيه الا ان يكون المراد زجر النفس عنها و هذا الحمل مع قلته منقول عن الشرع، قال ابن الاثير و منه حديث «سياحة هذه الامة الصيام» قيل للصائم: سائح لان الذي يسبح في الأرض متعبدا يسبح و لا زاد معه و لا ماء فحين يجد يطعم و الصائم يمضي نهاره لا يأكل و لا يشرب فشبهه به، و المراد بلبس الخشن لبس الثوب الذي لا قدر له و لا قيمة يعتد بها و يأكل الجشب اكل طعام غليظ لا يميل إليه طبع أكثر الخلق او اكل ما لا آدم معه.

١- قوله: فزوي ذلك عنا أي فصرف ذلك الأمر و قبض عنها فهل رأيت يا معلى ظلامنة قط صيرها الله تعالى نعمة الا هذه الظلامنة فانها جعلت نعمة علينا لسقوط السياسة و السياحة و لبس الخشن و أكل الجشب و غيرها من المشقات التي لزم على صاحب هذا الأمر التزامها ليقتنى به الضعفاء و يهتدى به الاغنياء. و الظلامنة بالضم الحق الذي اخذ من صاحبه ظلما. (ملا صالح مازندراني)

فتحصل كه مديران در مقام تدبير نفس بايد نفس را تمرين به سختی دهند و زيست خود را در سطح محرومين قرار دهند تا سختی خدمات شبانه روزی به محرومين و ارباب رجوع بر ایشان آسان گردد.

برای مطالعه:

بَابُ سِيَرَةِ الْإِمَامِ فِي نَفْسِهِ وَفِي الْمَطْعَمِ وَالْمَلْبَسِ إِذَا وَلِيَ الْأَمْرَ  
 مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ حَمِيدِ بْنِ جَابِرِ الْعَبْدِيِّ، قَالَ:  
 قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِي إِمَامًا لِحَلْفِهِ، فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ<sup>١٤</sup> فِي نَفْسِي وَمَطْعَمِي وَمَشْرَبِي وَمَلْبَسِي كَضَعْفَاءِ النَّاسِ؛ كَيْ يَفْتَدِيَ الْفَقِيرَ بِمُقْرِي، وَلَا يُطْعِيَ الْغَنِيَّ غِنَاهُ»<sup>١٥</sup>.  
 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي  
 عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَوْمًا جُعِلْتُ فِدَاكَ، ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَمَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعَشْنَا  
 مَعَكُمْ.

فَقَالَ: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلَّى، أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَلِكَ، مَا كَانَ إِلَّا سِيَّاسَةَ اللَّيْلِ<sup>١٦</sup>، وَسِيَاحَةَ النَّهَارِ<sup>١٧</sup>،  
 وَنُبْسَ الْحَشِينِ، وَأَكَلَ الْجُشَيْبِ، فَرُؤِي<sup>١٨</sup> ذَلِكَ عَنَّا، فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَةً<sup>١٩</sup> قَطُّ صَيَّرَهَا اللَّهُ نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ؟»<sup>٢٠</sup>.  
 ٢١

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ؛ وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَغَيْرِهِمَا بِأَسَانِيدٍ مُخْتَلِفَةٍ:  
 فِي احْتِجَاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ عَاصِمِ بْنِ زِيَادِ بْنِ لَيْسَ الْعَبَّاءِ، وَتَرَكَ الْمُلَاءَ<sup>٢٢</sup>، وَشَكَاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ  
 بْنُ زِيَادٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَدْ غَمَّ أَهْلُهُ، وَأَحْزَنَ وُلْدَهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَلَيَّ بِعَاصِمِ  
 بْنِ زِيَادٍ». فَجِيءَ بِهِ، فَلَمَّا رَأَهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَمَا اسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِكَ؟ أَمَا رَحِمْتَ وَوَلَدَكَ؟ أَمْ  
 تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْهَا؟ أَنْتَ أَهْوُونَ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، أَمْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: «وَ  
 الْأَرْضُ وَصَحْفُ الْأَنْامِ فِيهَا فَاصِكُهُ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ؟» أَمْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: «مَرَجَ الْجُرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»  
 إِلَى قَوْلِهِ «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»<sup>٢٣</sup>؟ فَبَالَ اللَّهُ، لَا يَبْتَدَأُ نِعَمَ اللَّهِ بِالْفَعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ابْتِدَائِهَا<sup>٢٤</sup> بِالْمَقَالِ، وَقَدْ  
 قَالَ اللَّهُ ﷻ: «وَأَمَّا نِعْمَةٌ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»<sup>٢٥</sup>.

١٣ رواية حماد شيخ ابن محبوب عن أمير المؤمنين عليه السلام بواسطة واحدة لا تخلو من بعد. فيحتمل إما وقوع الإرسال في السند، أو أن الصواب هو حميد عن جابر العبدى كما هو مقتضى أفراد «قال»، والله هو العالم.

١٤ في حاشية «ف»: «التقدير» أي التضييق. و «التقدير»: التضييق، كما في القاموس المحيط، ج. ١، ص. ٦٤١ «قدر».

١٥ فيض كاشاني، الوافي، ج. ٣، ص. ٦٥٦؛ مجلسي، البحار، ج. ٤٠، ص. ٣٣٦.

١٦ «السياسة»: القيام على الشيء بما يصلحه. والمراد رياضة النفس فيه بالاهتمام لأمر الأنام وتديير معاشهم ومعادهم، مضافاً إلى العبادات البدنية. (مجلسي، الوافي، ج. ٣، ص. ٦٧٥؛ طوسي، النهاية، ج. ٢، ص. ٤٢١ (مدخل سوس))

١٧ في الوافي: «سياحة النهار: رياضتها فيه بالدعوة والجهاد والسعي في قضاء حوائج الناس ابتغاء مرضاة الله».

١٨ «فروى»، أي نُحِّيَ وَصُرِفَ. (فيروزآبادي، القاموس المحيط، ج. ٢، ص. ١٦٩٥ (مدخل زوى))

١٩ «الظلامه»: ما تطلبه عند الظالم، وهو اسم ما اخذ منك. (جوهرى، الصحاح، ج. ٥، ص. ١٩٧٧ (مدخل ظلم)).

٢٠ نعماني، الغيبة، ص. ٢٨٦، بسند آخر عن المفضل بن عمر، مع اختلاف يسير وزيادة الوافي، ج. ٣، ص. ٦٥٦.

٢١ كليبي، كافي (ط دار الحديث)، ج. ٢، ص. ٣٥٦.

٢٢ «الملاء»: جمع الملاءة، وهي الإزار والرئطة، وهي المُلْحَفَةُ. وقيل: هو كل ثوب لثين رقيق. راجع: ابن منظور، لسان العرب، ج. ١، ص.

١٦٠؛ طريحي، مجمع البحرين، ج. ١، ص. ٣٩٨ (ملا).

٢٣ الرحمن: ١١-١٢.

٢٤ في ... الوافي: «ابتدأه لها». وقال في الوافي: «ابتدأ النعمة بالفعال: أن يصرفها فيما ينبغي متوسعاً من غير ضيق. والمقال: أن يدعى الغناء ويظهر بلسانه الاستغناء بها».

٢٥ الضحى: ١١.

فَقَالَ عَاصِمٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَعَلَى مَا اقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى الْجُشُوبَةِ، وَ فِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْحُشُونَةِ؟  
 فَقَالَ: «وَجُحُكُ، إِنَّ اللَّهَ ﷻ فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ<sup>٢٦</sup> بِالْفَقِيرِ  
 فَقْرُهُ». فَأَلْقَى عَاصِمٌ بِنُ زِيَادِ الْعَبَاءِ، وَ لَبَسَ الْمُلَاءَ.<sup>٢٧</sup>  
 عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ<sup>٢٨</sup>، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ:  
 حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ كَانَ يَلْبَسُ الْحُشْنَ،  
 يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ ذَرَاهِمَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، وَ نَرَى عَلَيْكَ اللَّيْسَ الْجَدِيدَ.  
 فَقَالَ لَهُ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَ لَوْ لَبَسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ  
 شَهْرَ<sup>٢٩</sup> بِهِ، فَحَيْرٌ لِنَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ، غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ﷺ إِذَا قَامَ، لَبَسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ ﷺ، وَ  
 سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ ﷺ». ٣٠ ٣١ ٣٢

<sup>٢٦</sup> في «بر»: «لكيلا يتبع». و في حاشية «ج»: «كيلا يتبع». و في حاشية «ف»: «كيلا يبيع». و قوله: «يتبع»، أي يتبع. و يقال: أصله يتبع من البغي، فقلب، مثل جذب و جذب. (جوهرى، الصحاح، ج ٤، ص. ١٣١٧ (مدخل بوغ)).  
<sup>٢٧</sup> تصح البلاغة، ص. ٣٢٤. و راجع: شيخ مفيد، الاختصاص، ص. ١٥٢، فيض كاشانى، الوافي، ج. ٣، ص. ٦٥؛ حر عاملى، الوسائل، ج. ٥، ص. ١١٢؛ مجلسى، البحار، ج. ٤١، ص. ١٢٣.  
<sup>٢٨</sup> في «ب، بر، بس»: «الخرزاز». و هو سهو، و المذكور في ترجمته و مواضع و روده هو «الخرزاز». راجع: نجاشى، رجال، ص. ١٤٤ و ص. ٢٤٩ و ص. ٣٥٩؛ طوسى، الفهرست، ص. ٣٥٥، طوسى، رجال، ص. ٤٣٥، ابن داود، رجال، ص. ٣٤٠؛ حلى، خلاصة الأقوال، ص. ١٥٨؛ معجم رجال الحديث، ج. ١٨، ص. ٣٧.  
<sup>٢٩</sup> في الكافي، ح. ١٢٤٥٦: «لشهر». قال ابن الأثير في معنى ثوب الشهرة: «الشهرة: ظهور الشيء في شنة حتى يشهه الناس». راجع: طوسى، النهاية، ج. ٢، ص. ٥١٥ (شهر).  
<sup>٣٠</sup> كلينى، الكافي، كتاب الزنى و التجمّل، باب اللباس، ح. ١٢٤٥٦، [عن محمد بن يحيى] عن أحمد بن محمد، عن محمد بن يحيى، عن حماد بن عثمان، كشي، رجال، ص. ٣٩٢، بسند آخر عن علي بن أسباط، قال: قال سفيان بن عيينة لأبي عبد الله ﷺ ... مع اختلاف. حر عاملى، الوسائل، ج. ٥، ص. ١٧؛ مجلسى، البحار، ج. ٤٠، ص. ٣٣٦ و ج. ٤٧، ص. ٥٤.  
<sup>٣١</sup> كلينى، كافي (ط دار الحديث)، ج. ٢، ص. ٣٥٧.  
<sup>٣٢</sup> درس ٥٠ فقه الروابط از سلسله فقه الاداره، ١١ شهر جمادى الثانى ١٤٤٧.